

بسمه تعالی

ضرورت و بایسته‌های تکامل تفقه
ارتقا از فقه «پاسخگو در شرایط» به فقه «شرایط‌ساز»
آیت الله سیدمهدی میرباقری

گزارشی از سخنرانی افتتاحیه مدرسه تکامل فقاها
مهرماه ۱۴۰۴

تنظیم: مهدی طالعی اردکانی

در این جلسه **آیت الله سید محمد مهدی میر باقری** به تحلیل ضرورت تحول در روش‌شناسی فقه اسلامی (تفقه) در مواجهه با چالش‌های پیچیده و سیستمی دنیای مدرن می‌پردازد. از منظر ایشان فقه غنی موجود با رویکردی عمدتاً «پاسخگو» در فرایند تطبیق قواعد بر عناوین یا اصول عملیه، برای راهبری حیات اجتماعی در برابر نظام‌های کلان و تمدن رقیب، کفایت لازم را ندارد. ایشان با ترسیم سیر تکاملی مسائل مستحدثه از سطح پدیده‌های فناورانه تا ساختارهای سیاسی و نهایتاً مواجهه با یک تمدن کامل، لزوم گذار به یک «فقه شرایط‌ساز» و فعال را تبیین می‌کند. این فقه نوین، به جای تعیین تکلیف برای انسان در شرایط از پیش ساخته، خود به دنبال طراحی و مهندسی شرایط، ساختارها و نظام‌های اجتماعی بر اساس مبانی دینی است. در این مسیر، دو آفت «تجبر» (جمود و عدم پاسخگویی) و «انفعال» (هضم شدن در مبانی و روش‌های تمدن رقیب) به عنوان موانع اصلی شناسایی شده و راهکار نهایی، بازنگری عمیق در مبانی کلامی و انسان‌شناختی همچون شأن شارع، دامنه دین و ماهیت خلاق انسان معرفی می‌گردد.

چالش فقه در دنیای مدرن

فقه اسلامی در طول تاریخ خود همواره توانسته است پاسخگوی نیازهای جوامع باشد. اما دنیای مدرن، چالش‌هایی با ماهیت و مقیاسی متفاوت پیش روی فقاہت قرار داده است. مسائل جدید (مستحدثه) دیگر صرفاً پدیده‌هایی جزئی و منفرد نیستند، بلکه در قالب ساختارها، نظام‌ها و نهائیات یک تمدن رقیب ظهور کرده‌اند. این وضعیت، این پرسش بنیادین را مطرح می‌کند که آیا روش سنتی استنباط احکام (تفقه)، که عمدتاً بر پاسخگویی به مسائل و موضوعات جدید از طریق تطبیق عناوین اولیه، یا ثانویه، یا اصول عملیه است، برای راهبری جامعه اسلامی در این عرصه جدید کفایت می‌کند؟ پاسخ منفی است و فقه نیازمند یک تکامل روش‌شناختی عمیق است.

برای ورود به بحث، تفکیک میان دو مفهوم ضروری است: **فقه** به معنای مجموعه احکام و قوانین استنباط‌شده است و **تفقه** به معنای روش فقاہت، فرآیند اجتهاد و ابزارهای فهم و استنباط حکم از منابع است. تکامل تفقه به معنای ارتقای روش و ابزارهای اجتهاد است تا

بتواند ظرفیت‌های دین را برای مواجهه با مسائل کلان و سیستمی فعال سازد. تکامل به معنای توسعه‌ی منابع صحیح نیست و تطبیق قواعد اصولی و فقهی بر عناوین موضوعات جدید نیز کفایت نمی‌کند و لذا ارتقا و تکامل روشی برای استنباط لازم است.

روند تکاملی مسائل مستحدثه: از پدیده تا تمدن

تاریخ مواجهه جهان اسلام با غرب، روند پیچیده‌تر شدن مسائل مستحدثه را به خوبی نشان می‌دهد:

۱. **مواجهه با فنون و محصولات:** در ابتدا (مانند دوران جنگ‌های ایران و روس)، مسئله اصلی، حکم استفاده از فناوری‌های جدید نظامی بود. مواجهه در سطح یک محصول یا ابزار بود.

۲. **مواجهه با نهادها:** پس از آن، نیاز به نهادهای جدید برای آموزش این فنون احساس شد و نهادهای مانند «دارالفنون» شکل گرفت. مسئله از یک پدیده به یک نهاد اجتماعی ارتقا یافت.

۳. **مواجهه با ساختارهای سیاسی:** بعد از جنگ جهانی،

ساختارهای سیاسی اجتماعی مثل مجلس قانونگذاری و دولت
تظیم گر عیان گردید. با نهضت مشروطه، بحث به سطح ساختار
کلان سیاسی رسید و سؤال از تغییر نظام سلطنت به مشروطه
مطرح شد.

۴. **مواجهه با تمدن مدرن:** در دوران معاصر، فقه با پدیده‌ای

به نام «تمدن غرب» با تمام لایه‌های فلسفی، فرهنگی، اقتصادی،
فناورانه، محصولات و سبک زندگی آن مواجه است.

این سیر نشان می‌دهد که تحلیل مسائل به صورت جزئی و منفرد دیگر
کافی نیست. همان‌طور که شهید مطهری اشاره داشتند، به جای
پرداختن به حکم تک‌تک اجزای نظام سرمایه‌داری (مانند بانک و
بورس)، باید حکم کل این نظام را به عنوان یک «موضوع» واحد
استنباط کرد.

دو رویکرد فقهی: فقه پاسخگو در برابر فقه شرایطساز

در برابر این چالش‌ها، دو رویکرد کلی در تفقه قابل تصور است:

۱. **فقه پاسخگو (منفعل):** این رویکرد، شرایط و ساختارهای

ایجادشده توسط دیگران (تمدن رقیب) را به عنوان یک واقعیت

مفروض می‌پذیرد و وظیفه خود را تعیین تکلیف برای «انسان در

شرایط موجود» می‌داند. این فقه، ماهیتی واکنشی و انفعالی دارد

و در بهترین حالت، به دنبال تطبیق قواعد و عناوین و سازگاری است.

۲. **فقه شرایطساز (فعال):** این رویکرد، وظیفه دین را فراتر از

پاسخگویی می‌داند و به دنبال «**راهبری تحولات**» و «**ایجاد**

شرایط» است. این فقه به جای آنکه پرسد «در این شهر سکولار

چگونه باید با حجاب بود؟»، می‌پرسد «چگونه باید شهری ساخت که در

آن حیات عقیقانه ممکن و آسان باشد؟». این رویکرد، به «انسان

شرایطساز» و خلاق توجه دارد و به دنبال ارائه الگو برای نظام‌سازی،

جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی است. به عبارت دیگر، به جای پاسخگویی

به مسائل مستحدثه، به دنبال جهاد علمی با ریاضتی ویژه برای احداث

حادثه است.

آفات پیش رو: تحجر و انفعال در مسیر تکامل

در مسیر گذار به فقه شرایطساز، دو خطر عمده وجود دارد:

۱. **تحجر:** این آفت، با نادیده گرفتن پیچیدگی‌های دنیای جدید و اکتفا

به پاسخ‌های جزئی، عملاً دین را از عرصه راهبری کلان اجتماعی عزل می‌کند و میدان را برای حاکمیت دیگران خالی می‌گذارد.

۲. **انفعال:** این خطر، که پیچیده‌تر و پنهان‌تر است، به معنای

تأثیرپذیری از مبانی و روش‌های تمدن رقیب و تلاش برای هماهنگ‌سازی دین با آن است. این انفعال می‌تواند در سطوح مختلفی رخ دهد:

◦ **در سطح منابع:** مانند گسترش بی‌رویه «بنای عقلا» برای توجیه ساختارهای مدرن غربی.

◦ **در سطح روش:** مانند پذیرش روش‌های هرمنوتیک یا رویکردهای مستشرقین در فهم متن دینی.

◦ **در سطح اهداف:** مانند جایگزینی «پیشرفت» اسلامی با «توسعه» غربی.

مبانی تحول: بازنگری در پیش فرض‌ها

تکامل تفقه و گذار به فقه شرایط‌ساز، بدون ارتقای مبانی و پیش فرض‌های کلامی و انسان‌شناختی ممکن نیست. مهم‌ترین این مبانی عبارتند از:

. **شناخت شارع:** ارتقای نگاه از شارع به عنوان یک «قانون‌گذار»

صرف، به «اله العالم» که ربوبیت و سرپرستی او بر تمام شئون فردی، اجتماعی و تاریخی حیات جاری است.

. **شناخت دین:** درک دین به عنوان یک برنامه جامع و حداکثری برای تمام عرصه‌های حیات.

. **شناخت مکلف:** شناخت انسان نه فقط به عنوان فاعلی که عملی را اتیان یا ترک می‌کند، بلکه به عنوان موجودی **خلاق و شرایط‌ساز** که دین باید قدرت خلاقیت او را نیز راهبری کند.

. **شناخت شأن مخاطب:** درک این نکته که خطاب شارع، خطابی برای سرپرستی تکامل تاریخ بشر است و لذا قواعد فهم آن نمی‌تواند در حد یک سند معامله ساده باقی بماند.

با ارتقای این مبانی، می‌توان ابزارهای فهم دین (علم اصول) را توسعه داد تا بتواند از منابع اصیل، قواعد نظام‌سازی و راهبری تحولات اجتماعی را استنباط کند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

تفقه اسلامی برای ایفای نقش تاریخی خود در دوران معاصر، نیازمند یک تکامل روش‌شناختی است. این تکامل به معنای گذار از یک رویکرد «پاسخگو» و جزئی‌نگر به یک رویکرد «شرایط‌ساز و نظام‌پرداز» است. چنین فقهی، منفعلانه منتظر ایجاد شرایط نمی‌ماند، بلکه خود به صورت فعال به طراحی و مهندسی جامعه و تمدن بر اساس مبانی وحیانی می‌پردازد. این مسیر، نیازمند پرهیز از دو آفت تحجر و انفعال و مبتنی بر بازنگری عمیق در مبانی کلامی و انسان‌شناختی است. این مهم، یک «ریاضت علمی سنگین» است که مجاهدت و تقوای علمی فقها و اندیشمندان حوزوی را می‌طلبد تا ظرفیت‌های عظیم دین برای سرپرستی حیات بشر در تمام سطوح فعال گردد.